

<https://pecritique.com/>

انقلاب در نیمه راه: تهی دستی و تهی دستان شهری

نقد اقتصاد سیاسی
اسفندماه ۱۴۰۲

اردشیر مهرداد



در تاریخ معاصر ایران، قرن بیستم دوره‌ای است که پرچم مبارزه علیه فقر و نابرابری هرگز فرو نیفتاد. با این همه، بعد از گذشت بیش از دو دهه از قرن بیست و یکم، جامعه شاهد انفجار عظیم فقر است و بخش بزرگ‌تری از جمعیت غارت‌شده‌تر، محروم‌تر و تهی‌دست‌تر.

امروز به درون شرایطی پا گذاشته‌ایم که بیکاری ابعاد انفجاری یافته؛ امنیت شغلی به شدت کاهش یافته؛ و جامعه یکی از عمیق‌ترین نابرابری‌های طبقاتی تاریخی را تجربه می‌کند. موج روبه‌گسترش فقر مطلق فراگیر است: بازگشت قحطی، گرسنگی، بیماری‌های ناشی از سوء‌تغذیه و مرگ‌ومیر کودکان شتابان است؛ زاغه‌نشینی و حاشیه‌نشینی الگویی است برای سکونت بخش بزرگی از شهرنشینان، با سقوط شمار روزافزونی به درون زیست‌بی‌سرپناه؛ آب آلوده، هوای آلوده و محیط آلوده، سهم اکثریت از نیازهای اولیه‌ی حیات، خیریه‌ها و نوانخانه‌ها بدیلی برای تأمین اجتماعی؛ فروش کلیه و کبد جاننشینی برای فروش بلیط بخت‌آزمایی و سیگار و فال حافظ؛ رویش قارچ وار زندان‌های تازه‌ساز جایگزینی برای سهم خدمات اجتماعی در بودجه‌ی عمومی؛ رونق کار کودکان، تن‌فروشی، کار برده‌وار زندانیان، غوطه‌خوردن در مرداب اعتیاد، پناه بردن به خودکشی به‌عنوان راهی برای رهایی از تحقیر و فلاکت. و فهرستی بسیار طولانی از جلوه‌های به‌روز شده محرومیت و فلاکت.

(۱)

تحولات سیاسی نیم‌قرن گذشته ایران و نیز تجربیات بسیاری جوامع دیگر می‌آموزد که تهی‌دستان خواه منفعل بمانند و خواه به حرکت درآیند در شکل بخشیدن به فضای سیاسی و سمت‌وسوی آن اهمیتی حیاتی دارند. این تجربیات جای تردیدی نمی‌گذارند که تهی‌دستان هرگاه نتوانند به یک سوژه برای رهایی خود و همه‌ی محرومان و ستمدیدگان تبدیل شوند، لزوماً به معنای آن نیست که به حاشیه روند و در سمت مقابل عمل نکنند و نتوانند در به بند کشیدن بیشتر خود و محرومان و ستمدیدگان دیگر نقشی داشته باشند. انباشت نارضایی در میان یک جمعیت بستری است برای به حرکت درآوردن آن جمعیت. اما تحولات ناشی از حرکت آنان می‌تواند به روی چشم‌اندازهایی دوسویه گشوده شود: سویه‌ای بر رهایی سیاسی و اجتماعی و سویه‌ای

بر اسارت و ستم بیشتر. بر این پایه است که نقش تهی‌دستان برای انقلاب ضد سرمایه‌داری و ضد استبدادی به همان اندازه می‌تواند حیاتی باشد که برای مقابله با رشد بدیل‌های فاشیستی، ارتجاعی و تمامیت‌گرا.

نزدیک به پنج دهه حضور تهی‌دستان شهری در فضای سیاسی جامعه‌ی خودی تأییدی است مستقیم و قطعی بر چنین ظرفیت سیاسی دوگانه‌ای. چرخش از «کوخ نشینانی» که روحانیت را بر شانه‌های خود به قدرت رساندند و در جنگ گوشت دم توپ آنان شدند تا «اغتشاش‌گرانی» که بر می‌آشوبند و علیه دفن شدن آرزوهای خود در دره‌های عمیق نابرابری طبقاتی طغیان می‌کنند تنها یک دهه طول کشیده است. انتقال از حمایت فعال رژیم برآمده از انقلاب به یک رویارویی آشتی‌ناپذیر با آن تنها به بازه‌ای زمانی نیاز داشت از انقلاب ۵۷ تا پایان جنگ و آغاز «بازسازی».

(۲)

در نوشته‌ی دیگری مقدم بر نوشته‌ی حاضر به تحلیل شرایطی پرداخته شد که در آن به‌سر می‌بریم. در این تحلیل، بر جایگاه و نقش تهی‌دستان شهری و اهمیت حضور سیاسی آنان در صحنه‌ی سیاسی تأکید و ضرورت بررسی و مطالعه‌ی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های کنشگری آنان نتیجه گرفته شد. تلاش این بخش ارائه‌ی چارچوبی نظری است و تعریفی از مفاهیم تهی‌دستی و تهی‌دستان شهری: درباره‌ی چه چیز صحبت می‌کنیم؟

(۳)

تعریف فقر دشوار است. از آن‌رو که اغلب در خدمت الزامات هرژمونیک است. با این همه، در محافل سیاسی و آکادمیک نوعی اتفاق نظر وجود دارد که تهی‌دست را کسی بدانند که از دسترسی به وسایل معیشت محروم است. در معنانشناسی تهی‌دستی، اما، رویکردها بسیار متفاوت‌اند و به طیفی رنگارنگ شکل می‌بخشند از تعاریف که بازتاب می‌یابند در متدلوژی‌های متفاوت اندازه‌گیری، شیوه‌های گوناگون توضیحی و استراتژی‌های متنوع مقابله با فقر.

این تفاوت‌ها در تحلیل نهایی، اما در دو سوی محوری واحد کریستالیزه می‌شوند: گرایش‌های طبقاتی. محوری که گرایش‌هایی متمایل به کار را از گرایش‌هایی متمایل به سرمایه متمایز می‌سازد و نگرش‌های متمایل به مارکسیسم را از نگرش‌های متمایل به لیبرالیسم.

(۴)

در نگرش کلاسیک و نولیبرال (بخوان سرمایه‌داری و دولت) فقر خلاصه می‌شود به ناتوانی در حفظ کارایی فیزیکی؛ سقوط به زیر خطی که بازتولید بیولوژیک انسان ناممکن می‌شود. برای این نگرش فقر در رابطه با بقای فردی تعریف می‌شود. معیار معیشت است و نیازهای انسان خلاصه می‌شود به احتیاجات فیزیکی: غذا، سرپناه، پوشاک؛ نیازهای اجتماعی مفقوداند. مردم نه اجزاء فعال ساختارهای اجتماعی پیچیده، بلکه ارگانسیم‌های منفردی فرض می‌شوند که نیازمند منابعی هستند برای جایگزینی انرژی‌های سوخت‌شده.

در این نگرش حتی وقتی پذیرفته می‌شود که آحاد مردم متکی‌اند به نیازهایی که عرضه و مصرف آنها جمعی است: آب آشامیدنی سالم. نظافت. حمل‌ونقل عمومی. بهداشت، آموزش و تسهیلات فرهنگی، همه‌ی نیازها ترجمه می‌شوند به معیارهای اقتصادی و نهایتاً در شاخص درآمد. مردم زمانی تهی‌دست نامیده می‌شوند که زیر خط فقری زندگی کنند که درآمد آن را تعریف می‌کند. اما، خط فقر نه تنها قادر است خشونت ساختاری سرمایه‌داری را پنهان کند؛ بلکه به سهولت از کنار تبعیض نژادی، تبعیض جنسیتی، قومی و ملی و غیره نیز بگذرد.^۱ خط فقر می‌گوید، تا جایی که تعدادی از مردم مبلغ قابل‌قبولی پول به‌دست می‌آورند - مهم نیست چه اندازه کارشان تحقیرکننده باشد، چه اندازه کارشان آنها را ضعیف کند، چه اندازه شرایط کار و زندگی‌شان به دلیل توزیع منابع بدتر شود، چه اندازه نظام اقتصادی آنها را از داشتن نمایندگی محروم کند - نظام کار می‌کند.

^۱ فقر هر جا وجود دارد، ساختاری اجتماعی دارد. ساختاری که درون آن برخی بیش از دیگران فقیر هستند: معلولین، سالمندان، کودکان، برخی اقلیت‌ها، زنان.

(۵)

نگرش نولیبرال می‌پذیرد که فقر نسبی است و آن را به‌عنوان مثال برای توجیه فاصله‌ی معیارهای خط فقر میان ایالات متحده و بنگلادش به‌کار می‌گیرد. اما نسبت به فقر نسبی به معنی محرومیت، آنجا که بیان نابرابری‌های سیاسی و طبقاتی است و از درون شکاف میان (فراستان و فرودستان) و فقر و ثروت درون یک کشور بیرون می‌آیند نابینا است.^۲

(۶)

با این فرض که محرومیت ابعاد مختلفی دارد که در روابط متقابل با یکدیگر شبکه‌ای واحد را بنا می‌کنند، و با این فرض که عنصر مهم این شبکه بعد سیاسی آن است، در نگرش لیبرال، فقر به‌ندرت در سیستم سیاسی جای پیدا می‌کند و موضوع مطالعه قرار می‌گیرد.

واقعیت این است که فقر سیاسی کم‌تر از سایر اشکال فقر به‌فوریت قابل رؤیت است. در سطح ظاهر، فقرا به‌همان اندازه دارای حق و حقوق سیاسی‌اند که سایر افراد. حتی در شماری از «دموکراتیک‌ترین جوامع، آنها شهروند کامل تعریف می‌شوند. حق برابر آنها در دسترسی به صندوق رأی بیان می‌شود و گاه به وسایل دیگر اعمال فشار سیاسی موجود در سیستم نیز بسط می‌یابد. در دنیای واقعی، اما، این شهروندی برابر به لحاظ سیاسی بی‌معنی می‌شود. چرا که فرودست نه‌تنها منابع اقتصادی را در اختیار ندارد، بلکه همچنین از دسترسی به منابع سیاسی نیز محروم است. و روشن است که فرودستی سیاسی به نوبه‌ی خود به ابقای فرودستی اقتصادی، و حتی تحکیم آن، کمک می‌کند.

^۲ کارل مارکس در مورد مردی نوشت که در یک کلبه‌ی کوچک زندگی می‌کرد و کاملاً خوشحال بود تا زمانی که یک همسایه آمد کنارش که یک کاخ ساخت. بعد از آن ساکن کلبه شروع کرد به احساس محرومیت کردن (مارکس، ۱۹۵۸). (محرومیت نسبی محرومیتی است که از مقایسه‌ی سطح زندگی ما با سطح زندگی یک گروه مرجع با درآمد بالاتر حاصل می‌شود).

(۷)

در نگرش مارکسی، که نوشته‌ی حاضر از آن مدد می‌گیرد، فقر به دو گونه تعریف می‌شود: اخلاقی و اقتصادی.

از نگاهی اخلاقی، این نگرش فقر را به معنی جنایت تعریف می‌کند: «هنگامی که جامعه صدها پرولتر را در چنان وضعی قرار می‌دهد که آن‌ها به‌طور حتم به دام مرگی زودرس و غیر طبیعی می‌افتند، مرگی به همان اندازه ناشی از اعمال خشونت که مرگ در اثر شلیک گلوله و یا به ضرب شمشیر، وقتی جامعه هزاران انسان را از شرایط لازم حیات محروم ساخته و آن‌ها را در شرایطی قرار می‌دهد که در آن قادر به زندگی کردن نیستند، وقتی که آن‌ها را به زور چوب قانون مجبور می‌سازد که در این شرایط بمانند تا مرگ که نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر این شرایط است فرا رسد، وقتی جامعه می‌داند و به‌خوبی هم می‌داند که این هزاران نفر اجباراً قربانی این شرایط خواهند شد، و با وجود این، شرایط مربوطه را برقرار نگاه می‌دارد، این عمل جامعه یک نوع قتل عمد است درست مثل قتل عمد توسط یک فرد، قتل پنهانی و خائفانه، قتل که هیچ کس نمی‌تواند در قبال آن از خویشتن دفاع کند. قتل که ظاهراً قتل نیست، زیرا که کسی قاتل را نمی‌بیند، زیرا که مرگ این قربانی چونان مرگی طبیعی به نظر می‌آید چرا که در آن، تعرض به عمل آمده بیشتر ناشی از بی‌عملی است تا انجام وظیفه. ولی در هر حال در این‌جا ارتکاب به قتل عمد، محرز است».^۳

و در تعریف اقتصادی فقر شکافی تعریف می‌شود پرنشده میان قدرت پرداخت دستمزد و سهم نیروی کار از ارزش؛ شکاف پرنشده میان قدرت پرداخت دستمزد و نیازهای بازتولید بیولوژیک و اجتماعی که در سطحی کمی و کیفی اجتماعاً قابل قبول باشد. در نگاه نزدیک‌تر و تأمل بیشتر، اما، سویه‌های پنهان دیگری را می‌توان یافت با اهمیتی بسیار در هستی‌شناسی تهی‌دستی:

^۳ فریدریش انگلس. وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان.

(۸)

میزان دستمزد (یا کمیت ارزش نیروی کار) را نه صرفاً حداقل نیازهای بازتولید بیولوژیک، بلکه همچنین حداقل نیازهای بازتولید تاریخی تعیین می‌کند. چرا که، شرایط، الزامات و نیازهای بازتولید فیزیکی - اجتماعی ثابت نیستند. ملاک‌ها و معیارها و سطح آنها و شاخص‌های این نیازها تابع عوامل مختلفی هستند و در طول زمان در حال تغییر. این تغییر متناسب با خود، شیوه‌ی زندگی اجتماعی و فردی را به‌طور مستمر دگرگون می‌سازد و نیازهای گروه‌های مختلف مردم را پیوسته تعریف و بازتعریف می‌کند؛ این نیازها را تابعی می‌سازد از تغییر و تحولات فرهنگی و نظام ارزش‌های توأم با آن؛ و نیز تغییرات در هنجارها و استانداردهای رسمی و مقررات دولتی و شیوه‌ی زندگی.

به بیانی روشن‌تر و فراگیرتر، فقر مفهومی است که تنها در مراجعه به عقل‌همگانی (عرف) قابل‌درک می‌شود و قابل تعریف. به تعبیر هابسبام، فقر مطابق عرف جامعه‌ای تعریف می‌شود که در آن رخ داده است و همواره معانی متعدد، اما، نه کاملاً قابل تفکیک داشته است.

(۹)

فراتر از ناتوانی در بازتولید بیولوژیک، فقر برای نیروی کار، به‌عنوان انسان اجتماعی و تاریخی، عبارت است از ناتوانی در بازتولید فرهنگی؛ ناتوانی در بازتولید احساسی و عاطفی؛ ناتوانی در بازتولید نیازهایی که خانواده، جنسیت، سن، سکونت، کار، نژاد، قومیت، ملیت، زبان، دین یا بی‌دینی را تعریف می‌کنند. حتی فراتر از این، فقر به معنی ناتوانی است در بازتولید نیروی کار به عنوان شهروند آزاد و برابر.^۴

^۴ رویکرد تاریخی نسبت به مفهوم فقر می‌گوید درست است که امروز در ایران تهی‌دستی و فقر ابعاد بسیار گسترده‌ای پیدا کرده است، اما این واقعیت به معنی آن نیست که سطح زندگی و رفاه عمومی نسبت به چهار دهه‌ی گذشته لزوماً پایین‌تر آمده است. بلکه بیان آنست که نیازهایی که امروز فقدان آن‌ها فقر نامیده می‌شود لزوماً همان‌هایی نیستند که چهار دهه پیش بوده‌اند.

(۱۰)

در تعریف ماهوی تهی‌دستی، چگونگی شکل‌گیری نیازها، دامنه و ماهیت آنها پرسشی است کلیدی. در این سطح، عواملی نظیر ایدئولوژی مصرف، صنعت مد، تبلیغات و ساختارهای فرهنگی هستند که در شکل دادن به الگوهای مصرف نقشی انکارناپذیر دارند و عدم دستیابی به سطحی از مصرف در انطباق با این الگوها تهی‌دستی تعریف می‌شود. در این چارچوب است که کنار گذاشته‌شدگی به‌عنوان عدم امکان فرد به مشارکت فعال در زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی^۵ و سیاسی و نهادی جامعه به صورت مفهومی در می‌آید که به‌حاشیه‌رانده‌شدگی، فقر و نامرئی بودن را یکجا در خود نهفته دارد. مفهومی که هم ناظر بر شرایطی عینی است و هم ذهنی: تابعی از فرایندهای تاریخی و اجتماعی که در حال تغییر دائم فضایی و زمانی است.

(۱۱)

نتیجه: فقر و تنگدستی محدود نمی‌شود به عدم دسترسی به نیازهای فیزیکی و اقتصادی. مبارزه با آن نیز نمی‌توان به خواست‌های معیشتی نظیر کار، نان و مسکن خلاصه شود و مطالبات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی را نادیده بگیرد. از این چشم‌انداز، بازنگری در شعارهایی که نگرش‌های متداول چپ در کارزارها و پیکار علیه فقر در میان می‌گذارند از اهمیت حیاتی برخوردار است.

فقر و تنگدستی را برای پهنه‌های جغرافیایی متفاوت و دوره‌های تاریخی مختلف نمی‌توان یکسان فرض کرد و معیارهای اندازه‌گیری واحدی برای آن‌ها در نظر گرفت. همچنین فقر و تهی‌دستی به معنی عدم دسترسی به نیازهای بازتولید بیولوژیک و

^۵ کنار گذاشته‌شدگی فرهنگی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: دسترسی متفاوت بخش‌های عمومی به مزایای اجتماعی و رفاه مادی زمانی که دلایل ساختاری وجود ندارد. علت‌های قشربندی فرهنگی می‌تواند به دو مقوله تقسیم شود. ویژگی ذهنی، و دسترسی به کالاهایی سمبولیک. اولی (ویژگی ذهنی) شامل عواملی چون جنسیت، پیشینه‌ی قومی یا نژادی، سن، تعلق به یک گروه اقلیت. و دومی (اجناس سمبولیک) به معنی منابع و ساختارهایی که اطلاعات، دانش، ارزش‌ها را انتشار می‌دهند و ظرفیت افراد در فهمیدن آن.

اجتماعی را نمی‌توان برای انواع متفاوت نیروی کار یکسان تعریف کرد و با شاخص‌هایی همسان درک کرد و سنجید.

تهی‌دستان چه کسانی اند؟

(۱)

در تعریف تهی‌دستان نیز تنوع نگرش‌ها بسیار است. از نگرش‌های فرهنگی^۶ تا جامعه‌شناختی.^۷ با این وصف، همانطور که در تعریف تهی‌دستی آمد، خطی را می‌توان ترسیم کرد میان نگرش‌های موجود که آنها را در دو دسته‌ی متفاوت بزرگ با خاستگاه‌های طبقاتی متمایز حول «سرمایه» و «کار» جدا سازد و در نظریه‌های لیبرالی و مارکسی بازتاب بخشد.

(۲)

نظریه‌های لیبرالی تعریفی بسیار باریک و گزینشی از تهی‌دستان به دست می‌دهند که عموماً اشاره است به قشری از مردم که طبق استانداردهای رسمی در یک زمان معین فقیراند. این همان تعریف از فقرا یا «طبقه پایین» است که به شکل بوروکراتیک

^۶ نگرشی که تهی‌دستان را از دیدگاه فرهنگی نگاه می‌کند از فرهنگ فقر آغاز می‌کند. برای این نگرش روستا در برابر شهر قرار می‌گیرد. به‌عنوان دو کهکشان فرهنگی از هم جدا. مهاجر روستایی درون این دوگانگی زمین‌گیر می‌شود و به چرخه‌ی فقر و تنگدستی و درماندگی فرو می‌غلند.

^۷ نگرش جامعه‌شناختی ساختمان اجتماعی را به مرکز و پیرامون تقسیم می‌کند. و از درون این دوگانه تهی‌دستان را بیرون می‌کشد. در مرکز لایه‌ها و اقشار و طبقات ادغام‌شده قرار دارند و در پیرامون گروه‌ها و لایه‌های کنار گذاشته شده. تئوری «حاشیه‌نشینی»، در معنای جامعه‌شناختی آن، اینجا مفهوم می‌شود. از این دیدگاه «حاشیه‌نشینی» پدیده‌ی خاص یک دوران انتقال تصور می‌شود. دوران رشد و تحول و مدرنیزاسیون. که هرگاه سیاست‌های دولت درست تدوین شده باشد قادر است به آن پایان بخشد. تبدیل شدن آن به یک معضل اجتماعی ناشی از ضعف عملکردی است.

و رسمی نیز رایج است. در این تعریف روابط اجتماعی و سیاسی مفقودند و تهی‌دستان از موقعیت خود در شیوه‌ی تولید بیگانه.

(۳)

اما اگر با عزیمت از نگرش مارکسی بخواهیم به چنین تعریفی نزدیک شویم تهی‌دستان بخشی از نیروی کار فعال شاغل یا بیکار، و نیز از کارافتاده و رسوبی، خوانده می‌شوند که در سبد مصرف آنها همه، یا بخشی، از نیازهای بازتولید بیولوژیک و اجتماعی‌شان در سطح کمی و کیفی اجتماعاً قابل‌قبولی وجود ندارد. به بیانی دیگر، آنهایی که دستمزد فردی و اجتماعی‌شان برای تأمین نیازهای بازتولیدشان کفایت نمی‌کند تهی‌دستان «شهری» اند، به این اعتبار که جغرافیای تولید و بازتولید آنها شهر است.

اضافه بر این، درک عمیق‌تر تعریف مارکسی از مفهوم تهی‌دستان مستلزم توجه به چند ملاحظه‌ی مهم است.

(۴)

با تأکید بر فقر به‌عنوان مقوله‌ای طبقاتی، کلیدی‌ترین مشخصه در هستی‌شناسی تهی‌دستان وابستگی طبقاتی است: تهی‌دستان یک بخش ارگانیک طبقه‌ی کارگراند و همان رابطه‌ای را با سیستم اقتصاد سرمایه‌داری دارا هستند که بخش‌های دیگر طبقه‌ی کارگر. طبقه‌ی کارگر طبق تعریف مارکس، طبقه‌ای است که از مالکیت و کنترل وسایل تولید محروم است و برای امرار معاش به فروش نیروی کار خود وابسته.

لایه‌هایی از این طبقه هست که در هر زمان خاص و با استانداردهای رایج ضعیف‌اند و تهی‌دست محسوب می‌شوند.^۸ آنچه این لایه‌ها را از سایر بخش‌های طبقه‌ی کارگر متمایز می‌سازد عدم دسترسی آنها است به مجموعه‌ی وسایل، شرایط و منابع ضروری برای بازتولید فیزیکی و اجتماعی خود به عنوان نیروی کار قابل‌مبادله در بازار کار

^۸ در جامعه‌ی سرمایه‌داری جغرافیای شهر مکانی است که فقر با نیروی کار و طبقه کارگر درهم می‌آمیزند. در شهر کارگر آن کسی است که اگر کار نکند باید گرسنه بماند.

رسمی. از آن‌جا که دسترسی به وسایل و شرایط بازتولید در نظام سرمایه‌داری اساساً از طریق مبادله تأمین می‌شود، بنابراین تهی‌دستان آن بخش از طبقه‌ی کارگراند که قادر نیستند این وسایل و شرایط را به‌صورت کالایی در قبال فروش نیروی کار خود از طریق بازار به‌دست آورند. یعنی در سبد مصرفی که دستمزد آنها آن را تعریف می‌کند شماری از وسایل و شرایط گنجانده نشده است.

بنابراین: تهی‌دستان شهری امروز محدود نیستند به بیکاران یا کارگرانی که در رده‌های پایین دستمزد یا درآمد قرار می‌گیرند؛ (کارگران بی‌سواد، فاقد مهارت، مهاجر، فاقد شرایط قانونی، و...) بلکه بخش بزرگی از کارگران ماهر، دارای تحصیلات عالی، با تجربه، و شاغل در بنگاه‌های صنعتی و خدماتی بزرگ... را هم دربر می‌گیرند.

دیواری کارگران صنعتی و تهی‌دستان شهری را از هم جدا نمی‌کند. در زنجیره‌ای که لایه بندی درونی طبقه‌ی کارگر را شکل می‌دهد، در حلقه‌های فوقانی همواره کارگران هستند که در معنی رسمی آن تهی‌دست نیستند اما در خطر دائمی هستند که به ورطه‌ی فقر سقوط کنند و به رده‌ی تهی‌دستان اضافه شوند. آنان در موارد معینی بسیاری از محرومیت‌ها را که شاخص‌های تهی‌دستی محسوب می‌شوند دارا هستند و به یک معنی در بسیاری زمینه‌ها با آنهايي که رسماً فقیر نامیده می‌شوند مشارکت دارند.

چنین درکی به‌ما اجازه می‌دهد مقوله‌بندی تهی‌دستان به‌عنوان «زیر طبقه» را گمراه‌کننده بدانیم. همچنین مدعی شویم، بسیاری از تعاریف رایج در ادبیات موجود درباره‌ی تهی‌دستی و تهی‌دستان نظیر، «تهی‌دستان جدید»، «حاشیه‌نشینان»، «کنار گذاشته شده‌ها»، یا «نیروی کار غیر رسمی» به لحاظ مفهومی محدود ساختن تعریف تهی‌دستی و تهی‌دستان است. با این باور که چنین صورتبندی‌هایی بیش از آنکه انعکاسی باشند از ریشه‌های تهی‌دستی و به درک جایگاه تهی‌دستان در ساختار اجتماعی یاری رسانند، بازتابی هستند از عوارض و جلوه‌های این پدیده در شرایط تاریخی خاص و در بهترین حالت قادر به پوشش دادن گروه‌هایی محدود.

(۵)

اگر پذیرفته باشیم که ناتوانی در بازتولید فیزیکی و اجتماعی بیان یک شرایط است؛ نه یک خصیصه، بنابراین این شرایط باید تحلیل شود. درون این شرایط است که فقر در یک سطح انضمامی خصلت بندی می‌شود و برخی از خطوط تعریف دوباره‌ی آن به دست می‌آید:

فقر نه تنها ناتوانی افراد و گروه‌های اجتماعی در تأمین معیشت است، بلکه همچنین ناظر بر شکافی است میان منابعی که از سوی جامعه به آن افراد یا گروه‌های اجتماعی واگذار شده و شیوه و الگوی زندگی‌ای که انتظار می‌رود از آن پیروی کنند. تهی‌دستان از درون این شکاف بیرون می‌آیند و در چهره‌ی بخشی از نیروی کار ظاهر می‌شوند که ناتوان است از تأمین نیازهایی ملازم با پیروی از رسوم، آداب، و فعالیت‌های متعارف و اجتماعاً پذیرفته شده (الگوهای پوشاکی و غذایی رایج).^۹

(۶)

عوامل بسیاری می‌توانند موجبات انتقال در شرایط مادی و اجتماعی تهی‌دستان را فراهم آورند؛ انتقال در سیستم کار؛ انتقال در ساختارهای شهری؛ انتقال در نهادهایی که زندگی روزمره را نظم می‌بخشند؛ انتقال در نهادهایی که مصرف جمعی را نظم می‌دهند.

تهی‌دستان بخش از نیروی کاراند با توانایی ناکافی در انطباق با تحولات تکنولوژیک و تغییرات در سازمان کار. شرایطی که شتابان در حال تغییر است. تغییراتی که خیلی زود می‌تواند ارزش مصرف بخشی از نیروی کار را زیر سؤال ببرد و آنها را به اردوی تهی‌دستان اضافه کند. هر تحولی در تکنولوژی یا در سازمان کار، می‌تواند ارزش مصرف بخشی از نیروی کار را زیر سؤال ببرد. ناتوانی از انطباق دائم با شرایط جدید، کسب مهارت‌ها، آموزش‌ها و قابلیت‌های لازم می‌تواند به‌طور مستمر بخشی از نیروی کار را از گردونه‌ی کار خارج کند یا موقعیت شغلی آنها را تنزل دهد، و به دنبال آن، سطح معیشت آنان را.

^۹ یعنی حذف شدن و اخراج شدن به اجبار از عضویت فعال جامعه و دنبال کردن رفتاری متداول و عرفی.

(۷)

تهی‌دستان بخشی از نیروی کاراند با بیشترین آسیب‌پذیری در برابر همه‌ی عوامل خارجی از بیماری، تا هوای آلوده، فصول بد، سیل، زلزله، طوفان، جنگ، قحطی و تغییرات محیط‌زیستی، با استعداد بالا برای انگشت‌نما شدن، غیر قابل‌لمس شدن و بی‌صدا شدن؛ قدرت ناچیز برای چانه‌زنی. قدرت ناچیز برای کسب منزلت و احترام اجتماعی، قدرت ناچیز برای مقاومت در برابر سقوط سطح زندگی و پایمال شدن حقوق و مزایای اجتماعی، شکننده در برابر شرایط نامساعد مادی و فشارها و تنش‌های روانی.

(۸)

با این فرض که فقر مفهومی است نسبی و درمی‌آمیزد با محرومیت و نابرابری،^{۱۰} تهی‌دستان بخشی از جمعیت‌اند با بالاترین سهم از محرومیت و نابرابری. (سرشار از احساس بی‌عدالتی. نارضایتی...). در این بستر است که، فقر از مسأله‌ای با خاستگاه ساختاری منتقل می‌شود به موضوعی در حوزه‌ی نهادی و مرتبط می‌شود به فرهنگ و ایدئولوژی و نهایتاً روان‌شناسی. و به تبع آن، تهی‌دستان تبدیل می‌شوند به بخشی از اردوی کار با بیشترین امکان دچار شدن به آسیب‌های روانی، فقر ذهنی، گمراهی فرهنگی و اسارت ایدئولوژیک؛ یا برعکس به یک سوژه‌ی تحول‌خواه و انقلابی.

(۹)

پذیرش این واقعیت که فقر در یک بستر تغییر و تحول دائم ظاهر می‌شود، همراه با آن الگوی زندگی متعارف و نیازها و الزامات ناظر بر بازتولید فیزیکی و اجتماعی، به معنی آن‌ست که، مفاهیم ناتوانی و بازتولید و نیز شاخص‌های فقر و محرومیت ثابت نیستند و پیوسته دگرگون می‌شوند. به بیان دیگر، تهی‌دستان در یک هستی اجتماعی ایستا منجمد نمی‌شوند و تعریف آنها در ۱۵۰ سال پیش درجا نمی‌زند و خلاصه نمی‌شود به آنچه آن روزها اوباش و ولگردها و لمپن‌ها و زانده‌ها و زیرطبقه‌ها نامیده

^{۱۰} به‌مدد عقل عرفی قابل درک می‌گردد.

می‌شد. بلکه به دنبال هر تغییر، تهی‌دستان دوباره کشف می‌شوند و به‌عنوان مقوله‌ی اجتماعی نوینی مجدداً تعریف.

(۱۰)

میان لایه‌های مختلف طبقه‌ی کارگر به لحاظ آسیب‌پذیری و خطر دچار شدن به فقر حصار محکمی وجود ندارد. فقر به‌سهولت از نردبان و سلسله‌مراتب کار بالا می‌رود. لایه‌بندی درونی طبقه‌ی کارگر ساختاری زنجیره‌ای دارد و در کم‌ترین حلقه‌ای از این زنجیر می‌توان کسانی را یافت که در بخشی از محرومیت‌های تهی‌دستان شریک نباشد. یا به‌طور ادواری دچار فقر نشود. (از معلمان و کارمندان ادارات تا پزشکان؛ پرستاران و... که جای خود دارند). لایه‌هایی که زمانی یقه‌سفید طبقه‌بندی می‌شدند، امروز بخش‌هایی هستند از طبقه‌ی کارگر که در فقر نسبی به‌سر می‌برند. این واقعیت البته نافی آن نیست که بخش‌هایی از کار در برابر تهاجم فقر آسیب‌پذیرتراند.

کارگر بیکار، کارگر که خود به‌دلیل کمبود مهارت و یا به‌دلیل تبعیض جنسی و سنی، یا قومی و مذهبی در رده‌ی پایین جدول دستمزد و درآمد قرار دارند، کارگران از کارافتاده، یا کارگرانی دچار نقص عضو هستند، کارگرانی که مسئولیت خانواده‌های بزرگی بر شانه‌ی آنها سنگینی می‌کند،... بی‌شک بیش از بسیاری دیگر در معرض سقوط به ورطه‌ی تهی‌دستی‌اند.

(۱۱)

مفهوم تهی‌دستی و تهی‌دستان، به‌تناسب تغییر در فاصله میان واقعیت اجتماعی و آگاهی اجتماعی، به‌گونه‌ای مستمر موضوع بازنگری است و دستخوش تغییر داریم. نمی‌توان فاصله‌ی میان واقعیت اجتماعی و آگاهی اجتماعی را انکار کرد و درهای تحولات نظری را بسته فرض کرد و از تهی‌دستان تعریفی به دست داد قابل اندازه‌گیری که در طول زمان اعتبارش را از دست ندهد.

(۱۲)

تهی‌دستان شهری پیشینه و خاستگاه یکسان و مشترکی ندارند. این گروه طیف وسیعی را شامل می‌شود از پرولتاریای صنعتی و شاغلان بخش‌های خدماتی، تا توده‌ای که از درون فرایند پرولتریزه‌شدن تولیدکنندگان مستقیم، یا مکانیزه‌شدن کشاورزی بیرون آمده و در هیأت مازاد جمعیت روستایی به حاشیه‌ی شهرها پرتاب شده‌اند. از انقلاب‌های تکنولوژیک و ماشینی‌شدن تولید صنعتی و تجدید سازماندهی فرایند کار، تا ورشکستگی بنگاه‌های صنعتی کوچک و افزایش طبیعی جمعیت، و افزایش شمار فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها؛ و افزایش داوطلبانه‌ی ساعات کار برای تأمین نیازهای فزاینده‌ی فرهنگ مصرف؛ امواج مهاجرت؛ و کار کودکان و سالمندان و جهانی‌سازی نولیبرالی، همه و همه زادگاه‌های تهی‌دستی و تهی‌دستان شهری‌اند.

(۱۳)

تهی‌دستان شهری موجودیتی است با ساختار درونی پیچیده و رسته‌هایی با تنوع و گوناگونی بسیار در وضعیت شغلی، صنفی، حرفه‌ای، جنسی، نوع و محل سکونت، تجربه‌ی زندگی، پیشینه‌ی اجتماعی، وضعیت خانوادگی، میزان سواد، میزان درآمد و مهارت. با تنوع هویتی جنسیتی، قومیتی، ملیتی، مذهبی و زبانی بسیار و پراکندگی در جغرافیای اقتصادی - اجتماعی ناموزون.

درک تفاوت‌های درونی تهی‌دستان، طبقه‌بندی این تفاوت‌ها در سطح محله، شهر و مناطق جغرافیایی متفاوت در تشخیص نیازها و کمبودها و منابع سازمان‌یابی هر گروه و دسته‌ی مشخص اهمیت حیاتی دارد. با این وصف این تشخیص یک‌بار برای همیشه نیست. ضرورتی دائمی است. چرا که، گروه‌بندی درونی تهی‌دستان بی‌ثبات است و عوامل بسیاری می‌توانند آن را برهم زنند. مداخله‌ی دولت (استقرار دولت رفاه)؛ رشد اقتصادی و توسعه‌ی سریع و تغییرات در بازار کار؛ درجه‌ی تشکل کارگران؛ رادیکالیزه شدن مبارزات کارگری؛ و تغییرات در محیط سیاسی عمومی، برخی از این عوامل‌اند.

(۱۴)

بدنه‌ی اصلی تهی‌دستان شهری را ارتش ذخیره‌ی نیروی کار شکل می‌دهد؛ طیفی گسترده که از بخش رسوبی و راکد آن (یعنی بخشی غیر قابل‌استفاده و منسوخ و از رده خارج‌شده که دیگر نمی‌توان از آن در یک ساختار طبقاتی استثمارگر به صورت مولد استفاده کرد)، تا بخش شناور آن و کارگرانی با اشتغال موقت (و به‌طور موقت بیکار)؛ زنان کارگر خانگی^{۱۱} و تا کارگران فاقد مهارت، فاقد تحصیلات و سواد، دارای مشکلات روانی را شامل می‌شود.

به انبوه جمعیت تهی‌دست شهری اضافه می‌شوند کودکان کار، کارگران صنایع خانگی، کارگران بنگاه‌های کوچک، مهاجران تازه‌وارد به شهرها، نیروی کار شاغل در اقتصاد حاشیه‌ای و بازار کار دومی (جایی که کارگران باروری پایین دارند، دستمزدها زیر استاندارد است، و اشتغال بی‌ثبات)؛ و بالاخره نیروی کار خودفرمان (پیک‌موتوری‌ها، دستفروش‌ها، فروشندگان دوره‌گرد، کارگران ساده‌ی ساختمانی، خدمتکاران خانگی، پرستاران،...).

(۱۵)

واقعیت تلخ این‌که توزیع فقر و تنگدستی نه‌تنها در میان این گروه‌های جمعیت بلکه درون هر یک نیز یکسان نیست و سهم زنان، جمعیت‌های قومی و نژادی و فرهنگی اقلیت عموماً بیشتر است.

^{۱۱} کار خانگی در تمام اشکال آن که برای بازتولید اجتماعی حیاتی هستند (مانند تولیدمثل بیولوژیکی، مراقبت از کودک، فرهنگ‌سازی،...)، که سرسختانه بدون دستمزد باقی می‌ماند حتی زمانی که برای توسعه‌ی سرمایه‌داری حیاتی شناخته شود در آمارهای رسمی کمتر جایی دارند.

تهی‌دستان شهری: کدام شهر و کدام شهری؟

چرا تهی‌دستان «شهری»؟ چه چیز تهی‌دست شهری را از غیر شهری جدا می‌کند؟ پرسش‌هایی که پاسخ به آنها مستلزم ارائه‌ی درکی از شهر و تعریفی از مفهوم شهری شدن است.

(۱)

تأمل حول مفهوم شهرنشینی به تعاریف متنوع و متعددی راه می‌برد. با این وصف، در این‌جا نیز همه‌ی این تنوعات را می‌توان در دو دسته‌ی بزرگ از هم جدا ساخت. اول، دسته‌ای از تعاریف که در تحلیل نهایی متأثرند از مکتب شیکاگو. شهرنشینی نتیجه‌ی تکامل طبیعی انسان فرض می‌شود، همراه با اثرات اجتماعی خاصی که به اعتبار آنها شهر نخست یک سیستم فرهنگی (بخوان غربی) تعریف می‌شود. مطابق این تعاریف تاریخ بشر از پیش تعریف شده است. پیشرفت، تمدن و رشد همه‌ی کشورها با درجه‌ی شهری شدن آنها سنجیده می‌شوند. ثانیاً، شهر پدیده‌ای فرض می‌شود محصول ویژگی‌های فیزیکی مجتمع‌های سرزمینی. پدیده‌ای که با تکیه بر برخی کیفیت‌های ویژه‌ی فضایی و شاخص‌هایی نظیر تراکم، اندازه، ناهمگونی یا فشردگی‌ها شهر می‌شود و از روستا جدا.

(۲)

گرایش‌های موجود در این چارچوب صرفاً یک اشتباه یا خطای روش‌شناسی نیستند. بلکه اساس نظریه‌های جامعه‌شناسی شهری و همین‌طور سیاست‌گذاری شهری را شکل می‌دهند و پایه و اساس ایدئولوژی‌هایی را می‌سازند که رویدادها و پدیده‌های زندگی روزمره را تعریف و تبیین می‌کنند. این گرایش‌ها دستمایه‌ی مفیدی عرضه می‌کنند برای نخبگان سیاسی حاکم که مدعی شوند سازمان اجتماعی موجودیتی است کم‌تر متکی بر متغیرهای اجتماعی - طبقاتی، بلکه هر اقدام برای

اصلاح یا کنترل سازمان فضا باید با متغیرهای فنی - عینی سنجیده و آزموده شود و در برنامه‌ریزی شهری نه گفت‌وگو میان گروه‌های اجتماعی مختلف، بلکه رویکردهای تکنوکراتیک حرف اول را می‌زند.^{۱۲}

(۳)

دسته‌ی دوم: تعاریفی که متأثراند از نظریه‌ی مارکسی. آنهایی که شهر سرمایه‌داری را محیط بازتولید فضایی و اجتماعی وسایل تولید و بازتولید سرمایه‌داری تعریف می‌کنند.

می‌دانیم که در روایتی که مارکس میان انقلاب صنعتی، مکانیزاسیون و انباشت سرمایه برقرار کرد، تحلیل «انقلاب شهری» جای چندانی نیافت. اما نظریه‌پردازان پس از مارکس توانستند از طریق بسط مفهوم «شرایط عمومی تولید» که مارکس در برخی آثار خود عرضه کرده بود اهمیت و جایگاه شهر و فرایند شهری‌شدن را بازتعریف کنند.^{۱۳} این دسته از نظریه‌پردازان با عزیمت از چنین مفهومی مدعی شدند که شهرنشینی نه تنها بیش از یک پدیده‌ی فرعی است، بلکه اهمیت نقشی که در توسعه‌ی عمومی سرمایه‌داری ایفا می‌کند به همان اندازه است که استفاده‌ی فزاینده‌ی نیروی کار در واحد تولیدی.^{۱۴}

^{۱۲} مثلاً برای کارگزاران شهری آسان‌تر این است که مسئولیت جرم و جنایت را به‌گردن «شهرهای عظیم هیولایی» ببندازند تا این‌که بخواهند پای متغیرهایی نظیر بیکاری را به میان بکشند. یا در توضیح بحران مسکن به‌طور مستقیم ارجاع می‌دهد به متغیرهایی نظیر شمار مهاجران و یا نرخ افزایش جمعیت.

^{۱۳} نگاه کنید به ایدئولوژی آلمانی

^{۱۴} وقتی مارکس مفهوم «شرایط عمومی تولید» را به‌کار برد به نظر نمی‌رسید که به آن معنی‌ای بخشیده باشد که بتواند متصل شود به پدیده‌ی شهری. برای مارکس این مفهوم به‌طور عمده اشاره دارد به وسایل ارتباطات و حمل‌ونقل. در حالی‌که امروزه، با پیدایش فاکتورهایی که به همان اندازه بااهمیت‌اند و به همان اندازه شرایط ضروری برای بازتولید فورماسیون سرمایه‌داری پیشرفته، بسط افق این مفهوم یک ضرورت است.

(۴)

از این چشم‌انداز، «شرایط عمومی تولید»، شرایط غیر مستقیم و غیر مولد تولید تعریف می‌شود؛ آنهایی که به دلیل ناتوانی بازار و برای تسهیل عملکرد، بیرون از این محیط، تولید و بازتولید می‌شوند: شرایط غیر سودآور سودآوری، شرایط غیر مولد مولدیت، و شرایط غیر مستقیم انباشت. چارچوبی مفهومی که درون آن، شهر محیطی تشریح می‌شود برای «بازتولید» و «تمرکز» فضایی و اجتماعی وسایل تولید و بازتولید سرمایه‌داری:^{۱۵} یعنی، «بازتولید» و «تمرکز» بنگاه‌های تولیدی؛ وسایل گردش اجتماعی^{۱۶} (بنگاه‌های تجاری و بانک‌ها)؛ وسایل گردش فنی و مادی (زیرساخت‌ها و وسایل ارتباطی و حمل‌ونقل)؛ نیروی کار و وسایل مصرف جمعی (مدارس، بیمارستان‌ها، مسکن، پارک‌ها، خدمات شهری...). و نهایتاً، جغرافیای «بازتولید» و «تمرکز» تضادها و بحران‌ها و مناسبات طبقاتی، نبرد طبقاتی و حاکمیت طبقاتی.

(۵)

نظریه‌ی مارکسی نشان داد که جدایی شهر از روستا و پرولتاریای شهری از زحمتکش روستایی بسیار فراتر است از یک تمایز صرفاً فرهنگی. نشان داد که این تمایز پایه در جدایی تولیدکننده از وسیله‌ی تولید و جدایی تولید از مصرف دارد. نشان داد که برخلاف روستا در شهر بخش بزرگی از وسایل مصرف کالایی شده، مصرف فردی با

^{۱۵} تمرکز وسایل تولید و مبادله (بانکداری و تجارت) به‌هیچ‌وجه ویژگی خاص شهر سرمایه‌داری نیست. بلکه حتی شهر قرون وسطی نیز فعالیت‌های تجاری و تولیدی را در کنار هم قرار می‌داد، هرچند در مقیاسی محدودتر. اما آن‌چه به باور ما به شهر سرمایه‌داری ویژگی می‌بخشد، از یک سو تمرکز در حال رشد «وسایل مصرف جمعی» است که به تدریج سبکی از زندگی را شکل می‌بخشد - نیازهای اجتماعی جدیدی را به‌وجود می‌آورد - و بنابراین، آن‌چه معروف می‌شود به «تمدن شهری» را. و از سوی دیگر شیوه‌ی خاصی از تمرکز کلیت وسایل بازتولید (سرمایه و نیروی کار) که به‌نوبه‌ی خود تبدیل می‌شود به فاکتور مهمی در توسعه‌ی اقتصادی.

^{۱۶} مراد از وسایل گردش اجتماعی اساساً نهادهای تجارت و بانکداری است. مارکس خصوصاً تأکید دارد بر نقش وام در بازتولید شرایط عمومی تولید. او علاوه بر این، نشان می‌دهد چگونه سرمایه‌ی تجاری می‌تواند شرایط غیرمستقیمی باشد برای افزایش باروری.

مصرف جمعی درآمیخته، بازتولید نیروی کار به بیرون از سطح خانواده انتقال یافته، زمین برخلاف روستا کالا است، از مبادله‌ی پایاپای اثری نیست، بازتولید شرایط عمومی بر عهده‌ی قدرت حاکم است و دولت با عرضه‌ی غیرکالایی وسایل مصرف جمعی به میزانی محدود به درون این عرصه وارد شده است.

(۶)

تا آن‌جا که بازتولید نیروی کار و تهی‌دستان شهری پرسش ما است، دسترسی به وسایل مصرف جمعی یکی از مهم‌ترین شاخص‌هایی است که میزان رفاه و تنگدستی آنان را تعریف می‌کند و بر یکی از کلیدی‌ترین وجوه تمایز آنان با تهی‌دستان روستایی تأکید می‌ورزد. هرگاه وسایل مصرف جمعی را کلیه‌ی حمایت‌ها و فعالیت‌های مادی‌ای بدانیم که اختصاص می‌یابد برای بازتولید گسترده‌ی نیروی کار اجتماعی، و هرگاه سطح دسترسی و کیفیت آن را عرصه‌ای فرض کنیم برای ظهور و رشد تضادها و بحران‌ها، لاجرم شهر به محیطی تبدیل خواهد شد برای رشد جنبش‌های اجتماعی در عرصه‌ی مصرف و رویارویی نیروی کار با سرمایه‌ی مالی، تجاری و مستغلاتی. اما به نسبتی که بازتولید «شرایط عمومی تولید اجتماعی»، به‌ویژه بازتولید «وسایل مصرف جمعی»، را دولت بر عهده گرفته باشد، (خواه در سطح ملی یا منطقه‌ای و محلی)، شهر چشم‌اندازی سیاسی خواهد یافت و به صحنه‌ای بدل خواهد شد برای نبردهای توده‌ی محروم و تهی‌دست با دولت.

(۷)

نکته‌ی مهم دیگر، وجوه دوگانه‌ی رویارویی سیاسی و طبقاتی است در عرصه‌ی تولید و بازتولید وسایل مصرف جمعی. از یک سو، وسایل مصرف جمعی (آموزش، درمان، حمل‌ونقل عمومی، ورزش، و...) عرصه‌ی مبارزه‌ای است میان آن بخش از نیروی کار شاغل در این خدمات (معلمان، پزشکان، پرستاران، و...) و کارفرمای دولتی یا خصوصی. از سوی دیگر، این بخش از شاغلان در کنار سایر بخش‌های نیروی کار قرار می‌گیرد در رویارویی با سرمایه و دولت آن برای دسترسی بهتر به وسایل مصرف

جمعی؛ برای دسترسی به آموزش، درمان، بهداشت، وسایل ایاب و ذهاب، و سایر خدمات و امکانات شهری و مدنی و فرهنگی، با کیفیت و کمیتی اجتماعاً قابل قبول.

(۸)

نیروی کار شاغل در تولید و بازتولید وسایل مصرف جمعی (خدمات)، اما با شاغلان در تولید کالاها از جهات مهم دیگری نیز متمایزاند. نخست، کارفرمای آنها عمدتاً دولت است. بنابراین، هر اقدام جمعی نیروی کار شاغل در این عرصه در همان قدم نخست به صورت اقدامی سیاسی ظاهر می‌شود و رودررویی با دولت. دوم، وسایل مصرف جمعی شیوهی مصرف اجتماعی دارند. در این عرصه تولید می‌شود برخلاف نیازهایی که به صورت فردی مصرف می‌شوند پس از مصرف تخریب نمی‌شود. سوم، آنچه در این عرصه تولید می‌شود کالا نیست. یعنی، ارزش مصرف آن کریستالیزه نمی‌شود در شیئی که بتواند از تولیدکننده جدا شود و به فروش برسد. آنچه عرضه می‌شود نیروی کار است، نه شیئی تولیدشده.^{۱۷} چهارم، ارزش مصرف آنچه نیروی کار شاغل در این عرصه عرضه می‌کند (خدمات) قابل‌ذخیره کردن نیست. یعنی در همان لحظه‌ی تولید مصرف می‌شود. به عبارتی، نیروی کار شاغل در این عرصه دارای دستی بازتر است و موقعیتی مساعدتر در نبرد علیه سرمایه و نیز دولت سرمایه.

(۹)

شهر جغرافیای رانت زمین شهری است. سپهری که رانت تفاضلی و رانت سرمایه بر آن حاکم است و در انطباق با نیازهای سرمایه برای یافتن منابع جدید سود، شهر را عرصه‌ی تغییر دائمی می‌سازد. اساساً مدل نولیبرال توسعه بدون بازسازی شهری و تغییر الگوی مصرف زمین و سپردن سازوکار زمین و مسکن به سرمایه‌ی مستغلات و

^{۱۷} کارگرانی که مسئول‌اند برای نظافت یک مجتمع مسکونی یا یک پارک، معلمی که درسی را عرضه می‌کند و نظایر این‌ها عرضه‌کنندگان خدماتی هستند و نه تولیدکنندگان کالاها که بعد از تولید به‌طور مستقل از تولیدکننده جدا می‌شود.

سوداگری سرمایه‌ی مالی ناممکن است.^{۱۸} امری که همراه است با منطقه‌بندی شهری، تعریف و بازتعریف موقعیت سرمایه و کار و بخشیدن بیانی فضایی، کالبدی و جغرافیایی به شهر.

رانت زمین شهری یکی از عوامل اصلی است در تعیین هزینه‌های مسکن و نقل‌وانتقال نیروی کار در شهر و سهم این هزینه‌ها در سبد مصرف نیروی کار. نتیجه این‌که، شهر جغرافیایی را تعریف می‌کند که از مکان کار تا سکونت آن تحت کنترل سرمایه است و دستمزد کار زیر فشار توأمان سود، بهره و رانت. و شهر امروز جغرافیایی را تعریف می‌کند که تجسم سرشت غیر انسانی و بی‌رحم سرمایه‌داری است و عرصه‌ی پیکار نیروی کار و تهی‌دست شهری علیه سرمایه در همه‌ی اشکال آن؛ از سرمایه‌ی تولیدی - صنعتی تا سرمایه‌ی زمین‌دار و سرمایه‌ی مالی.

بخش بعدی این نوشتار متمرکز خواهد بود روی پرسش عاملیت تهی‌دستان شهری:
کدام توانایی‌ها و کدام محدودیت؟

^{۱۸} فرایندی که توأم است با جابه‌جایی بخش‌هایی از جمعیت شهرها و البته در وهله‌ی نخست جمعیت زاغه‌نشین مناطق مرکزی شهرها و به دنبال آن پاکسازی (اربابی‌سازی) مناطق تهی‌دست‌نشین و سکونتگاه‌های ارزان درون شهرهای رسمی و بیرون ریختن ساکنان آن‌ها.